نامزدش عازم خانه پدری‌اش در شمال کشور بود در یک سانحه رانندگی در نمک‌آبرود جان عزیزش را از دست داد.
قهرمانان ورزش ایران در دهه نود نیز کم سانحه جاده‌ای نداشتند. در فروردین ۱۳۹۰ مسعود استیلی فوتبالیست غیرتی در یک تصادف شهری در منطقه سعادت‌آباد، جان داد و آذر همان سال اتومبیل حامد امیری قهرمان مسابقات قوی‌ترین مردان ایران، در جاده خرم‌آباد چپ کرد و هشت معلق زد اما خوشبختانه او از دم مرگ گریخت و ورزش را در رشته‌های معلولین ادامه داد و در مسابقات پارالمپیک، نقره پرتاب نیزه را به گردن آویخت. همچنین از دیگر تصادفی‌های ده نود، حمیدرضا کمالی قهرمان کلاس آزاد اتومبیلرانی کشور بود که اول اردیبهشت سال ۱۳۹۴ در جریان یک تصادف رانندگی در بزرگراه همت تهران، جان خود از دست داد. در همین سال بود که سارا عبدالملکی ملی‌پوش راگبی ایران در جاده کرمانشاه به تهران دچار سانحه شد اما به زندگی بازگشت. از دیگر قهرمانان زن ایرانی که سرنوشت‌شان به سانحه اتومبیل گره خورده بود معروف‌ترین‌شان زهرا نعمتی بود که بعد از آسیب‌دیدگی در یک سانحه اتومبیل ویلچرنشین شد و در رشته‌های معلولین، افتخارات بسیاری در ورزش تیراندازی با کمان برای ایران در پارالمپیک‌ها به دست آورد.

از تصادفات جنجالی دهه نود، یکی نیز متعلق به مهدی قایدی ستاره جوان باشگاه استقلال بود که در سال ۱۳۹۶ اتومبیل حامل او در یک تصادف نیمه‌شب واژگون و به همراه چهار سرنشین دیگر ماشین، به بیمارستان خلیج‌فارس تهران انتقال یافتند. استقلالی‌ها انگار در صحنه تصادفات جاده‌ای و خیابانی، دست پرسپولیس را از پشت بسته بوده‌اند که ستاره دیگرشان مهدی امیرآبادی سوار بر موتور خود به یک درخت برخورد کرد و ناچار به جراحی در ناحیه صورت خود شد. همچنین دیگر ستاره آبی‌ها امید روانخواه در سانحه‌ای دیگر با اتومبیل خود با کوه برخورد کرد اما عمرش به دنیا بود. همچنین سعید بیگی از دیگر استقلالیون بود که در دهه هشتاد در خیابان نواب، سوار با موتورسیکلت با یک دستگاه خودرو سواری تصادف کرد و به کما رفت اما باز به فوتبال بازگشت. آخرین سانحه اتومبیل در میان ورزشکاران ایرانی، مربوط به بهادر مولایی قهرمان وزنه‌برداری کشور بود که همین امسال ۱۴۰۰ در تصادف اتومبیل پرایدش با یک دستگاه وانت نیسان در محور هراز، صدمه دید و با آنکه خود از مرگ رست اما پدربزرگش را از دست داد. خدا نصیب هیچ بنی بشری نکند.

درویش خان

1

نخستین تصادف جاده‌ای در میان ورزشکاران ایرانی در دوم آذر ۱۳۰۵ رخ داد. در این روز بود که روزنامه اطلاعات خبر تصادف درشکه درویش‌خان، سلطان بلامنازع موسیقی سنتی ایران و ردیف‌شناس آزاده و عارف را چنین گزارش داد: «دیشب در خیابان امیریه واقعه اسف‌انگیزی رخ داده و آقای غلامحسین درویش‌خان در نتیجه تصادف اتومبیل با درشکه فوت می‌نمایند. اتومبیل مزبور از جلوی درشکه‌ای که ایشان در آن بوده‌اند غفلتاً تصادف و به طوری به درشکه می‌خورد که اسب‌های درشکه را تلف نموده و مشارالیه را زیر می‌گیرد. پس از وقوع حادثه، فوراً مأمورین پلیس آقای غلامحسین‌خان را که مشرف به فوت بوده به مریضخانه نظمیه می‌برند. فوراً اطبا در مریضخانه حاضر شده و ایشان را تحت معالجه قرار می‌دهند ولی مشارالیه حالش سخت و مقارن نصف‌شب، دارفانی را وداع می‌گوید. شوفر اتومبیل در همان موقع فرار نموده ولی اتومبیل تحت توقیف درآمده است.»

خبر مرگ ستاره بلامنازع موسیقی اصیل ایرانی در خیابان امیریه تهران همان روز در بیرون از مرزهای کشور به گوش ستاره‌های تیم ملی فوتبال ایران رسید که برای اولین سفر برون‌مرزی، کشور را به سوی بادکوبه ترک کرده بودند. خبری که بیش از همه، قلب «خان سردار» دروازه‌بان نامدار تیم ایران را جریحه‌دار کرد که خود دستی بر آتش هنر داشت و از شنیدن خبر مرگ درویش‌خان، پریشان‌خاطر شد اما همچون شیری سوگوار از دروازه ایران دفاع کرد. تازه دو روز بعد از ورود تیم به باکو بود که تلگرافچی‌های انزلی خبر دادند اتومبیل دوج حامل ستاره‌های ایرانی نیز هنگام عزیمت به سمت کشتی‌های خزر، در جاده رشت به انزلی تصادف خونباری کرده‌اند. تصادفی که پر از کشته و مصدوم بود اما خوشبختانه به توپچی‌ها آسیبی نرسیده است.

در همان روز تصادف درویش‌خان، صدها فرسنگ دورتر از خیابان امیریه، بی‌قانونی یک اتومبیل بی‌چراغ، کم مانده بود تمام ستاره‌های فوتبال ما را نیز قلفتی در یک سانحه اتومبیل نابود کند. روزنامه اطلاعات ۵ آذرماه نوشت: «از بندر پهلوی (انزلی) تلگرافاً اطلاع می‌دهند یک اتومبیل دوج که شامل هفده نفر مسافر فوتبالیست‌های ایرانی، ارمنی و روسی بوده، دیشب از رشت به بندر پهلوی وارد و به دیوار پورت (بندر) مصادف شده، هشت نفر از مسافرین اتومبیل فوت نمودند و بقیه با شوفر، مجروح و خطرناک می‌باشند. از این چند نفر ممکن است شوفر به سلامت بماند. علت آن هم این است که اتومبیل بی‌چراغ حرکت می‌کرده است.»

کلنی ایرانی که هنگام عزیمت به شهر بادکوبه در بلاد بین راه به شدت مورد پذیرایی قرار گرفته و در باکو نیز کارگران ایرانی شاغل در صنعت نفت قفقاز برای در آغوش کشیدن هموطنان خود از هیچ محبتی کم نگذاشتند کم مانده بود آرزو به دل شود و در یک تصادف داخلی، با مرگ دسته‌جمعی بازیکنانش مواجه شود.

روزنامه‌های چاپ تهران در ششم آذرماه ۱۳۰۵ خبر شکست کلوپ ایران در ولایت قفقازیه را با نتایج ۳-۱ و ۴-۳ اعلام کردند و خان سردار به تهران برگشت و در سوگ درویش ماند.

2

اگر نخستین سفر خارجی تیم ملی فوتبال ایران کم مانده بود به یک فاجعه جاده‌ای منجر شود اعزام اولین باشگاه ایرانی به خارج از کشور نیز بی تصادف نبود. کاروان باشگاه دوچرخه‌سواران ایران (تاج و استقلال بعدی) که توانسته بود مجوز اولین سفر برون‌مرزی را با تلاش‌های کاپیتان خود تیمسار محمد خاتمی از دربار بگیرد در این سفر پر از مشقت از ستاره‌هایی چون کارلو، ژرژ مارکاریان، نادر افشار، عارف قلی‌زاده، محمود بیاتی، خسرو هورشید، حسن کردستانی و بیوک جدیکار استفاده کرد. آنها که با اتومبیلی فکستنی به کابل رفته بودند در جاده‌های دراز و خاک گرفته افغانستان، برنامه‌شان چنین بود که برخی بازیکنان تیم، هنگام استراحت، از سقف اتوبوس بالا می‌رفتند و در کنار چمدان‌ها دراز می‌کشیدند. یک بار اما هوشیاری یکی از بازیکنان تیم از یک مصیبت بزرگ جلوگیری کرد و آن هم زمانی بود که خبر آورد هورشید بازیکن دوچرخه‌سواران که رفته بود در بام اتوبوس بخوابد، در حین حرکت اتوبوس از سقف به پایین افتاده و وسط جاده، درازکش افتاده است. شاید اگر تیزبازی بعضی از همسفران نبود، جنازه هم‌تیمی‌شان کنار جاده می‌ماند! آنها مسافتی را به عقب برگشتند و سایه درازکش بازیکن خود را دیدند که روی جاده مانده است و او را مداوا کرده و با خود به ایران برگرداندند.

3

اگر در اولین تصادف جاده‌ای، مرگ از تن و بدن ملی‌پوشان فوتبال به دور شد و دومین سانحه نیز تبدیل به جوک شد، سومی دیگر واقعاً بامزه از آب درآمد.

کارلو

اواخر دهه بیست بود که وقتی محمود نامجو قهرمان افسانه‌ای هالتر بعد از دریافت اولین طلای جهانی وزنه‌برداری برای ایران، در حالی که در فرودگاه مهرآباد توی یک اتومبیل جیپ روباز نشسته بود تا در خیابان‌ها گردانده شود در خیابان شاه (جمهوری فعلی) مستقیم وارد مغازه‌ای شد و غش‌غش خنده ملت به آسمان رفت. آن سال

نامجو

۱۰۵ ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان

تار، مُرد

درویش‌خان: من سیه‌چرده هستم • اما برده نیستم •

کاسه تار بعد از او زیبد که در او عنکبوت بندد تار

«درویش» شده بود. از سفیر خواست تا به «شعاع السلطنه» توصیه کند «درویش» را آزاد بگذارد و کاری به کارش نداشته باشد.

چه تاسف‌بار بود که در آن روزگار، حتی هنرمندان بنام و یکتا های بیگانه، نمی‌توانستند آزاد زندگی کنند.

با توصیه سفیر روس «شعاع السلطنه» دست از «درویش خان» کشید و این هنرمند آزاده را به حال خود رها کرد.

«درویش» از آن پس در تهران، کلاس موسیقی خود را دایر کرد و بترتیب جوانان همت گماشت. ضمنا در سلک «اخوان صفا» درآمد و ظهیرالدوله سر سپرد و در اولین کنسرتهائی که در «انجمن اخوت» تشکیل شد، سمت ریاست ارکستر را داشت.

درویش، نوعی آهنگ ضربی بنام «پیش درآمد» ساخت که تا سالها بعد از او رواج داشت. ساخته های او روان و مطبوع است و رنگهای او نیز بسیار زیباست. آهنگی هم بنام «بوقلمون درویش» دارد. جدا تصنیف دارد که انسان آنها از «ملک‌الشعراء بهار» و نمونه های بسیار خوبی از موسیقی ملی زمان اوست.

درویش جان، دو سفیر برای برگردن صفحه بخارجه رفت. در سفر اول از راه روسیه بلندن رفت، و دفعه دوم هم به تقلیس تریست کرد و در هردو سفر چند ترانه و «خوانسه» همراه وی بودند.

درویش، که بعنوان «پیرجمان» شهرت داشت، تار و سه تار را نیکو مینواخت و مردی صاحب ذوق و خوش مشرب بود. طبعی لطیف و حساس داشت. هرمندی بی تکلف و بسیار فروتن و بردبار و بی آزار بود. انسان دوست و زیردست نواز و خوش معاشرت و رفیق دوست بود. از هیچکس بدگوئی نمیکرد. یعنی عارفی بود بتمام معنی کلمه که فقط یکی میدید و همه را خوب میدانست. خوش بیان و نکته سنج و بامزگ بود. هنر را بسیار محترم میداشت و مورد احترام و تکریم همه بود. باستادان خود حق شناسی داشت و با شاگردانش بکمال لطف و مهربانی رفتار مینمود.

او شاگردان بسیاری داشت. از آن جمله: شکری، صفائی، دادور، موسی معروفی، نی داود، ارسلان درگاهی، ابوالحسن صبا و حسین سنجری.

«درویش» در جوار قبر مرشدش، در امامزاده قاسم بخاک سپرده شد. «ایرج میرزا» شاعر بلند آوازه وصف «درویش را از زبان «زهره» الهه زیبائی چنین تجلی می بخشد:

تار نهم در کف درویش خان
تا بدهد پر بدن مرده جان

غلامحسین درویش «پیرجمان» استاد تار که در دوم آذرماه سال ۱۳۰۵ در یک تصادف اتومبیل با درشکه، در تهران جان سپرد.

دستوری داد که نزدیک بود یکی از فاجعه‌انگیز ترین وقایع هنری روی دهد. دستور داده بود تا انگشتان ظریف و هنرمند «درویش» را قطع کنند تا ادب شود و در محفل «اغیار» تار نتواند.

می گوید «کمال السلطنه» پدر «ابوالحسن صبا» از «درویش» نزد «شعاع السلطنه» شفاعت کرد و فاجعه‌ئی که در شرف تکوین بود، در نطفه مقبر ماند.

«درویش خان» هرچند که با حقوقی اندک در دربار «شعاع السلطنه» زندگی می کرد ولی همواره مترصد بود تا بندها را بدرد و آزاد شود. سرانجام، مقصود را برای دوستی که در سفارت روس کار میکرد، تشریح کرد و به توصیه او، تارش را برداشت و درسفارت روس، نزد دوستش مقیم شد. خودش می گوید:

«هر روز فراشباشی «شعاع السلطنه» جلوی در سفارت می آمد و برای من پیش می کشید. بخیالش که من گنجشکم. من سیه چرده هستم ولی برده نیستم.»

ناگهانی «درویش خان» که آهنگ پیانوی همسر سفیر روس را در سفارتخانه همراهی میکرد، کار خود را کرد و همسر سفیر که سخت سینه‌ها هر آرزده و بی نظیر را می زد، تار را از دست درویش خان گرفت و به سفیر داد. سفیر که از این کار بسیار خشمگین شده بود، تار را بر سر درویش خان شکست و او را از سفارت بیرون کرد.

حکومت فارس رسید «درویش خان» را نیز با خود برد. «درویش» در فارس، اوقات فراغت را در محافل دیگر، غیر از محفل «شاهزاده» به نواختن تار پرداخت. زیرا حقوقی که «شعاع السلطنه» به او می داد، کفاف مخارجش را که همسری گرفته بود و حالا دختری هم داشت، نمیداد.

این خبر که به گوش «شعاع السلطنه» رسید، سخت برآشفت و

یگانه اسناد شهیر در تار حضرت بزرگوار آقای «غلامحسین خان درویش» بواسطه تصادم اتومبیل با درشکه تارو پود حیاتش از هم گسیخت و روی محبوب خود را از این زندگانی مستور نمود.

اطلاعات ـ ۲ آذرماه ۱۳۰۵

غلامحسین درویش در سال ۱۲۵۱ در تهران بدنیا آمد. پدرش «حاجی بشیر» اهل طالقان بود و سه تار میزد و چون بموسیقی علاقه داشت «غلامحسین» را از کودکی بمدرسه موزیک دارالفنون سپرد. کودک هردوست بقرا گرفتن اصول موسیقی و نواختن طبل کوچک مشغول شد.

«غلامحسین» بهریار شاهی رفت و آمد داشت و ساز نوازندگان

ترور مدرس نماینده • مجلس شورای ملی